

هو الناطق بالحق

یا محمد علیک بهائی نامۀ جناب ح علیه بهائی که بشما ارسال نموده غصن اکبر تلقاء وجه عرض نمود و بشرف اصغا فائز گشت یا محمد آذان و ابصار شکّی نبوده و نیست که از برای مشاهده و اصغای این آیام خلق شده و وجود از برای عرفان حضرت موجود ولکن ناس را غبار نفس و دخان هوی از مشاهده افق اعلی منع نموده فی الحقیقه نفسیکه الیوم فائز شدند از جواهر خلق نزد حق محسوب و مذکور لعمر الله در صحیفه حمرا از قلم اعلی در باره آن نفوس نازل شده آنچه شبه و مثل نداشته و ندارد سوف تظهر آثاره و انواره هو المبین العلیم باری اهل عالم از دانش ممنوع و از ادراک محروم قرنهای و عصرها عبده اصنام و اوهام بودند لایق اصغای این ندا که از ذروه علیا مرتفعست نبوده و نیستند باید بمثل خودی تشبث نمایند و بر مثل خودی عاکف شوند کل گواهی میدهند بر امواج بحر بیان الهی که امام وجوه ظاهر و هویدا است و مالک قدم من غیر ستر و حجاب ندا فرمود و کل را بافق اعلی هدایت نمود مع ذلک از مالک رقاب گذشته‌اند و بطنین ذباب دل بسته‌اند این ابصار و این الآذان و این العقول و این القلوب لقالی بحر رحمن را جز ابصار حدیده نه‌بیند امروز اهل بها نفوسی هستند که از غیر الله خود را فارغ و آزاد مشاهده نمایند معرضین بیان از معرضین فرقان اخسر مشاهده میگردند چه که بهمان اسما و همان اقوال مشغولند و آنقدر درایت ندارند که تعقل نمایند ثمر اقوال و افعال حزب قبل در یوم جزا چه بود و چه شد ذرهم فی خوضهم

جناب ح قبل س علیه بهائی را مکرر ذکر مینمائیم لله الحمد از مائده منزوله مقدسه قسمت بردند و باثار قلم اعلی مره بعد مره فائز شدند نذکر فی هذا المقام امتی و ورقتی التی کانت معه و نبشرها بعنایة الله و نذکرها بآیاته انه هو الفضال الکریم و نذکر ابنه الحسین و اخاه نسل الله ان يجعل ذکرهما کنزاً لهما عنده انه هو المقتدر القدیر

و نذکر من سمی بمیرزا آقا الذی ذکر اسمه لدی المظلوم فی هذا المقام الرقیع قل

الهی الهی لك الحمد و الثناء و لك الرحمة و العطاء بما سقیتنی رحیقك المختوم باسمك القیوم و ذکرتنی فی السجن الاعظم اذ كنت مظلوماً بین ایادی الغافلین اسئلك یا مالک الوجود و سلطان الغیب و الشهود بلتالی بحر علمک و انوار شمس حکمتک و بالاکیاد التی ذابت فی هجرک و فراقک بان تجعلنی متمسکاً بک و منقطعاً عن دونک ثم اسئلك بانوار وجهک و مشارق آیاتک بان تقدر لی بحدوک و فضلک ما یقرّبنی الیک و ینفعنی فی الظاهر و الباطن انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت المهیمن القیوم

یا قلم اذکر من سمی باسد علیه بهائی لیجذبه الی افقی و یطلقه بثنائی و یقرّبه بقلبه الی بساطی و یأخذه الفرح الاکبر فی آیام الله مالک یوم الدین انا سمعنا ذکرک ذکرناک و انزلنا لك الآیات و صرفناها بالحق و ارسلناها الیک لتشکر ربک العزیز العظیم بلسان پارسی ذکر میشود انا بدلنا فی اکثر المواضع اللغه الفصحی باللغه التوراء انه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المقتدر القدیر جمیع عالم و احزاب امم هر یک بامری تمسک نموده و بکمال جدّ و اجتهاد در اعلائی آن کوشیده و میکوشند چه مقدار مالها صرف نموده‌اند و از جان و عزت گذشته‌اند لاجل ظهور آنچه اراده نموده‌اند و این امر اعظم مع علوه و سموه و عزه و قیامه و اقتداره در ممالک ایران ظاهر و الی حین اهلس از آن غافل الا معدودی یک آن بعدل و انصاف در این امر تفکر نموده‌اند بهیچوجه در صدد اعلائی آن نبوده و نیستند ای کاش باین اکتفا مینمودند هر یوم در اطفای نور ظهور و اخمداد نار سدره کوشیده و میکوشند این مظلوم در لیالی و آیام باطراف ارسال نموده آنچه معادل کتب قبل است بل ازید آیات عالم را احاطه نموده بیانات امام وجوه ظاهر ولکن عباد جاهل غافل یعنی علما و فقهای عصر سبب منع عباد و علّت اعراض من فی البلاد گشتند یا اسد علیک بهاء الله الفرد الاحد بر نصرت امر قیام نما از حق میطلبیم ترا تأیید نماید یؤیدک و یوفّقک و یمدک

بجنود الغیب و الشّهادة تا وقت باقی بذکر و ثنا مشغول باش شاید ذکر اهل عالمرا جذب نماید و بوطن حقیقی کشاند آنه هو القویّ الغالب المقتدر العزیز الحکیم

و اینکه سؤال نمودی از سرّ تنکیس لرمز الرّیس در اوّل ظهور ملاحظه نما شیخ محمّدحسن نجفی که قطب علمای ایران بود و سایر علمای نجف و ارض طفّ و بلاد ایران بعد از ارتفاع کلمه و اظهار امر کلّ محجوب و ممنوع مشاهده گشتند از بحر بیان رحمن محروم و از آفتاب دانش بیخبر بلکه بر منابر بسبّ و لعن مشغول جوهر وجودی را که در قرون و اعصار لغایش را سائل و آمل بودند و عند ذکر اسمش عجلّ الله میگفتند ردّش نمودند و بالاخره بر سفک دم اطهرش فتوی دادند ولکن نفوسی از عوام اقبال نمودند و از بحر علم الهی نوشیدند و بافی اعلی راه یافتند و در یوم ارتفاع صریر قلم اعلی بکلمه لیبک فائز گشتند کذلک جعلنا اعلیهم اسفلهم و اسفلهم اعلیهم اینست سرّ تنکیس لرمز الرّیس در ابن مریم تفکر نما حتّاس که اعلم علمای آن عصر بود فتوی بر قتل داد و در حضور آن خبیث یک لطمه بر وجه مبارک آنحضرت وارد آمد ولکن صیّاد سمک که بصید ماهی مشغول بود حضرت روح بر او مرور نمود فرمود بیا ترا صیّاد انسان نمایم فی الحین توجّه نمود و از بحر و سمک و ما فیه گذشت یک کلمه از علم ندیده بملکوت علم ارتقا جست بالاخره بمقامی رسید که نفحاتش عالم را معطرّ نمود ذلک من فضل الله یعطیه من یشاء همین پطرس مع جلالت قدر در آخر ایّام از او ظاهر شد آنچه سزاوار نبود ولکن در آتی و بعد ید عنایت مجدّد اخذش نمود و از کوثر استقامت مرزوق گشت طوبی له جز نفس حق که صاحب عصمت کبری است احدی با او در اینمقام شریک نبوده و نیست ما سواش بکلمهئی مخلوق این است توحید حقیقی که نورش از افق سماء قلم اعلی اشراق نمود فکر لتعرف در این بحر اعظم باسم حق جلّ جلاله وارد شو و فی قعره شمس تضحی تا بمقصود فائز شوی و آنچه ذکر شد بیابی یا ایّها الناظر الی الوجه قلم اعلی اگرچه ناطق است ولکن صامت چه که بما ینبغی نطق ننموده و اگر هم ننموده مستور است آذان آلوده و ابصار مرموده لایق اصغا و مشاهده نبوده و نیست از اوراق یابسه ارض جز آوازهای بی معنی چیزی استماع نشده و نمیشود در قرون و اعصار حزب شیعه بذکر حروفات بر منابر و مساجد ناطق و از امّ الکتاب ممنوع و محروم از حق میطلبیم ترا توفیق عطا فرماید تا بتوحید حقیقی فائز شوی و بر امر قیام نمائی

و اینکه سؤال نمودی مقصود از فاعل ربّ التّوَعست و له معان اخری و الّذی بمنفعل راجع یا اسد علیک بهائی در لوح حکمت تفکر نما فی کلّ آیه ستر بحر من البحور از حق میطلبیم آنچه از قلم اعلی جاری شده از قبل و بعد موفّق شوی بر مشاهده آن و تفکر در آن قد نزل من سماء المشیّة ما خضعت له کتب العالم ولکنّ الامم فی سکر مبین محض عنایت جواب داده شد لا زال باین آیه ناظر باشید که از قبل در یکی از الواح نازل لیس الیوم یوم السّؤال ینبغی لکلّ نفس اذا سمع التّداء من الافق الاعلی یقوم و یقول لیبک یا مولی الاسماء لیبک یا مقصود العارفین قد انزلنا لک ما قرّت به عیون اهل مدائن العلم و العرفان اشکر ربّک بهذا الفضل المبین

و نذکر من ذکرته الّذی سمّی بحسن فی ملکوت الاسماء یا حسن حضر اسمک لدی المظلوم فی السّجن الاعظم من هذا الشّطر البعید اسمع التّداء من شطر عکّا آنه لا اله الا هو الفرد الخبیر قل

الهی الهی لک الحمد بما ایدتني علی مشاهدة آثار قلمک الاعلی و لک الثّناء بما عرّفنتنی صراطک یا مولی الوری اسئلک باسرار بیانک و تیر برهانک بان تجعلنی ثابتاً علی امرک و راسخاً فی حبّک بحيث لا یمنعنی ظلم الّذین کفروا بک و بآیاتک و لا شبهات الّذین اعرضوا عن افقک و قالوا ما ناح به سگان فردوسک و اهل خبآء مجدک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت الغفور الکریم

این سند از [کتابخانه مراجع بهائی](#) دانلود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجه به مقررات مندرج در سایت www.bahai.org/fa/legal استفاده نمایید.

آخرین ویراستاری: ۱۵ مه ۲۰۲۴، ساعت ۱۱:۰۰ قبل از ظهر